

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَالْحَنْزِيرُ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَبِقَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَخْزِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۵).

توضیحات مفصلی درباره بخش میانی آیه ۳ داشتیم که ارتباط آن با این آیات چیست. در آیه ۳ فقط یک بحث خشیت مانده است که این خشیت یک نهی ارشادی است که نترسید، کما این که در انتهای جلسه ی گذشته آیه ۳۷، سوره مبارکه احزاب، ص ۴۲۳ درباره بحث زینب بنت جحش بود «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»، عرض کردیم که روایات بی‌راهی نسبت به شأن پیغمبر در این زمینه آمده است که «تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ یعنی اگر تو نسبت به همسر فرزند خوانده‌ی خود چشم داشتی! که واقعاً این چیزی است که اهل تسنن در روایاتشان دارند، هیچ آبرویی برای پیغمبر باقی نمی‌ماند که نسبت به کسی چشم نظر داشته باشد «تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ»؛ تو از مردم می‌ترسیدی، اگر به یاد داشته باشید این زمینه‌ای برای آن بحث «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده: ۶۷) بود. در آیه ۵۷ سوره مبارکه مائده می‌گویند

این دو آیه ابتدا و انتهای یک قسمت است، این‌ها یک بحث تفسیری نیست، این‌که شما بگویید قسمت «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» یک چیزی هست که اگر آن چیز اعلام نشود کل رسالت اعلام نشده است، این آن قدری است که از خود ظاهر آیه‌ی «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» برمی‌آید و خود این آیه مبین شرایط تاریخی است، و اگر مشخص شود که آن آیه هم مربوط به ولایت است که از خود متن آیه معلوم می‌شود، معلوم می‌شود شرایط آخر مدینه این نیست که می‌گویند که مثلاً یک غدیری بود و همه تبریک گفتند و بعد همه می‌دانستند این به نفع حضرت علی تمام می‌شود! شرایط غیر از این بود. درست است که یک غدیری بود، ولی ظاهراً اصلاً قرار نبود کار به دست امیر المؤمنین برسد؛ یعنی پیغمبر می‌دانستند چنین اتفاق نخواهد افتاد. اگر شما می‌بینید در همان سال آخر حرکت عجیب پیغمبر این است که حضرت علی را به یمن می‌فرستند، این گواهی است بر همین داستان‌هایی است که قرار نبود خلافت به حضرت برسد و آن موقع این چنین توجیهاتی می‌کنند که حضرت علی به سقیفه رفت؛ به دلیل این‌که مشغول کف و دفن پیغمبر بود، به همین راحتی یک آدم گاهی یک توجیهاتی می‌گوید و خود ما رفته رفته آن قدر می‌گوییم که باور می‌کنیم که حضرت حاضرند مسیر کل تاریخ اسلام و مسیر ولایت عوض شود، ولی من از کف و دفن پیغمبر باز نمانم! این را به عنوان توجیه رفتن سقیفه یاد می‌کنند! اصلاً فضای مدینه در انتهای زندگی پیامبر به گونه‌ای بود که کار به دست حضرت علی نبود، اصلاً سپرده نمی‌شد، قرار نبود چنین اتفاقی بیفتد؛ آن هم در این فضا!

این‌که آن‌جا «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» دارد، این‌جا همین بحث «وَتَخَشَى النَّاسَ» (احزاب: ۳۷) است که تو از مردم می‌ترسی، معلوم است یک ترسی از مردم وجود داشته و این ترس نه از روی وحشت نسبت به مردم است که چه می‌گویند؟! یا این‌که ممکن است مردم بلایی سر آدم بیاورند؛ چون در اصل دشمنی‌هایی که در مکه بود پیغمبر نترسید، چطور این‌جا ترسید؟! پس این همان

خشیتی است که در مورد حضرت موسی گفته می‌شود و امیر المؤمنین این خشیت را توضیح می‌دهد که اگر بخواهید آیه را نگاه کنید، سوره مبارکه طه، آیه ۶۷، ص ۳۱۶ است. از آیه ۶۵ این است که «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنُكَلِّمُكَ وَوَيْلٌ لِّكَ مِنَ الْعَجَلِ»؛ تو می‌اندازی یا ما اول بیندازیم؟ «قَالَ بَلْ أَلْقُوا»؛ شما بیندازید «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»؛ آن‌ها ریسمان و عصای خود را انداختند «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا تَسْعَى»؛ از سحر آن‌ها تصور شد که این‌ها می‌دوند که خود این یک بحث مفصل دارد که کاری به آن نداریم، این نیست که چنین کاری کردند! «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى»؛ یک ترسی در جان موسی دوید.

آیه‌ی بعدی گواه این است که محتوای این ترس چه بوده؟ «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»؛ نترس تو برتر هستی. می‌بینید لزومی ندارد خیلی از مواقع حتی از روایات شاهد بیاورد، از خود همین آیه معلوم است که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»؛ یعنی این که مایه‌ی خوف موسی این بود که حالا چه کسی در این میان پیروز می‌شود، مردم چه فکری می‌کنند، حالا آن‌ها میدان را میدان مار کردند، حالا من می‌خواهم یک مار بزرگ بیندازم، حالا آن‌ها چه می‌فهمند؟! بحث این است چه کسی پیروز میدان می‌شود، نه این که من از این ترسیدم که آیا مال من معجزه است، من واقعاً معجزه دارم، یا ندارم؟! از این نترسیده است. برای همین است که امیر المؤمنین در نهج البلاغه (خطبه ۴) توضیح می‌دهند، می‌گویند «لَمْ يُوجَسْ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَىٰ نَفْسِهِ»؛ موسی برای خودش نترسید «بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَالِ وَدَوَلِ الضَّلَالِ»؛ از غلبه‌ی جهال ترسید و این که کار به دست آن‌ها بیفتد و ضلالت آن‌ها را بگیرد. حالا آن‌ها میدان را میدان مار کردند و من هم یک مار بیندازند، نکند آن‌ها نفهمند! نکند درست متوجه نشوند! در حقیقت آن ترس و خوف و خشیتی است که ولیّ خدا می‌گیرد و گرنه شما در همان آیاتی که سوره احزاب دارد «وَتَخَشَى النَّاسَ» (۳۷) همان جا دارد «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (۳۹)؛ از احدی جز

خدا نمی ترسد. ولی خدا از این می ترسد که نکند آن‌ها به انحراف بیفتند! این همان «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

مِنَ النَّاسِ» است، این جا هم «وَتَخَشَى النَّاسَ» است و این ادبیاتی که در قرآن وجود دارد.

در هر جهت اگر شما خود آیه ۳ سوره مبارکه مائده را نگاه کنید، چیزی که این آیه دارد این است که «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ»؛ دیگر نمی خواهد از آن‌ها بترسید، این نهی ارشادی است، نهی مولوی نیست به این معنا نیست که من می گویم و شما هم نترسید. این متوقف به این است که یأس کفار را بیان می کند، می گوید یک اتفاقی افتاد که کفار مأیوس شدند، دیگر نمی خواهد بترسید! به این ارشاد می گویند. مثل این می ماند که یک ماشینی می آید مثلاً بچه می ترسد، می گویم ماشین آن طرفی می رود، نترس! این به این معنا نیست که نترس، نهی مولوی نیست، خودش مستقل یک نهی مولوی نیست که می گوید نترس، مثلاً دشمن حمله می کند ولی شما نترسید، حمله می کند و نترس! این نیست. بحث این است که او اصلاً آن طرف می رود، شما نمی خواهد بترسید، به این نهی ارشادی می گویند. ارشاد به این است که دیگر موضوعی برای ترس وجود ندارد.

شما ببینید این نکته است که وقتی این آیه ثابت شد که راجع به ولایت است، دیگر اصلاً مهم نیست! دیگر دشمن دارد آن طرف می رود. اگر مشخص شد که این نهی، نهی ارشادی است که نهی ارشادی هم هست، اصلاً لزومی ندارد شما بترسید.

در آیه ۱۵۰ سوره مبارکه بقره که این گونه آیات یک مقارنه‌های جدی با هم دارند که زمینه‌ی آن **حاکمیت اسلام** است و این که شما در ماجرای تغییر قبله که تغییر قبله در ابتدای مدینه چه حرکتی بود و آن‌ها عملاً چه چیزی را جدا می کردند؟! این آخرین چیزی بود که برای اسلام به عنوان لگه‌ای مانده بود که در آیات دارد که این موضوع به قدری پیغمبر را می فشرد که قبله‌ی خود او با قبله‌ی یهودی‌ها مشترک است که آن حالات عمیق پیغمبر وقتی در همین سوره نقل می شود «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» (بقره: ۱۴۴)؛ ما داریم می بینیم تو به آسمان چشم

می‌اندازی، مثل این که پیغمبر واقعاً منتظر وحی است که این قضیه از یهودی‌ها جدا شود. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»؛ ما تو را به سمت قبله‌ای چرخاندیم که... ادب پیغمبر را هم تماشا کنید، ادب پیغمبری که این چنین دنبال تغییر قبله است، ولی فقط در آسمان چشم می‌چرخاند، مدام به آسمان‌ها نگاه می‌کند ببیند بالاخره چه موقع این تغییر قبله اتفاق می‌افتد. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»؛ ما تو را به قبله‌ای چرخاندیم که راضی شوی.

هویت‌یابی حول محور رهبری

آن ماجرای تغییر قبله عملاً زمینه‌هایی است برای آن جماعت و امت اسلامی جدید که هویت آن یک هویت مجزاست از تمام گروه‌هایی که در مدینه فعال هستند؛ از مشرکین، از نصارا، از یهود، آخرین ورژن (مسلمانی) برای هویت جدید آن‌ها در تغییر قبله اتفاق می‌افتد، آن‌جا است که حاکمیت اسلام اتفاق می‌افتد؛ چون تا آن موقع یهودی‌ها هنوز می‌گفتند شما اگر نماز می‌خوانید چرا رو به قبله ما نماز می‌خوانید؟! ببینید چه فشاری روی حاکمیت جدید داشت و این چقدر مهم است. (۵۳: ۱۸) شما در پدیده‌های دینی که نگاه می‌کنید، آن‌جایی که آن‌ها دور هم جمع می‌شوند و حول آن حاکمیت و به طور خاص، رهبریت خود جمع می‌شوند، اگر در کل تاریخ اسلام نگاه کنید، می‌بینید چه جایگاهی دارد!

شما حتی بحث زیارت امام حسین از همین زاویه نگاه کنید، می‌فهمید که زیارت امام حسین چرا این قدر ثواب دارد؟! اصلاً شیعه و جماعت شیعه خود را آن‌جا پیدا می‌کردند. در دوران تاریخ بعد می‌بینید چرا می‌گویند زیارت امام رضا از زیارت امام حسین بالاتر است؟ آن‌جا جایی بود که باز شیعه هویت خود را حول محور زیارت آن امام پیدا می‌کرد، اصلاً می‌توانست جمع شود و هویت پیدا کند. (۲۸: ۱۹)

ولایت یک عملیات است نه اعتقاد!

این‌ها نکاتی بود که شما در آیات و تاریخ می‌بینید که آن‌ها جدی است و آن ولایتی که نه صرفاً اعتقاد، همان چیزی که تا حالا گفتیم آن ولایتی که یک فعل است، یک عملیات است، یک کار است، این را متوجه شوید. یکی گفت اگر شما دو سربند داشته باشد یکی لبیک یا خامنه‌ای و یکی لبیک یا ابا عبدالله باشد کدام را می‌بندید؟ گفتم شک نکن لبیک یا خامنه‌ای را می‌بندم. می‌دانید چرا؟ یک دفعه تعجب کرد که چرا این را گفتم. گفتم به خاطر این که تو نفهمیدی در شعار لبیک یا خامنه‌ای، لبیک یا حسین، این را متوجه نشدید که **وقتی کسی خاص را دارد، عام را هم دارد؛ ولی وقتی کسی عام را دارد، معلوم نیست که هنوز خاص را هم داشته باشد!** کسی که زید را دارد، حتماً انسان را دارد، کسی که انسان را داشته باشد، معلوم نیست زید را داشته باشد. برای همین چرا این اتفاق می‌افتد کسانی که یک عمر با اخلاص حسین، حسین می‌گویند، ولی در یک جمعی کم می‌آورند؟ چرا این اتفاق می‌افتد؟ به خاطر این که آن ولایتی که از امام حسین به امام سجاد رسیده است، همان است که پایین آمده است، اگر شما سر این رشته را نگه دارید به تمام آن چه که ما قبل آن است آدم را می‌رساند. بحث این نیست که امام حسین بالاتر است یا آقای خامنه‌ای؟! بحث این است وقتی شما خاص را دارید، همیشه عام را دارید، ولی اگر عام را دارید معلوم نیست خاص را داشته باشید. ممکن است عمری حسین حسین بگویید و در فتنه‌ی بسیار ساده کم بیاورید. فتنه‌ی سال گذشته... اصلاً هر فتنه‌ای همین است.

با ولایت هیچ کس از قافله جا نمی‌ماند

(۵۹: ۲۱) بدون ولایت همه‌ی فتنه‌ها پیچیده است، با ولایت همه‌ی فتنه‌ها ساده است. شما در این ۳۲ سال نگاه کنید، ببینید اگر کسی خود را کلیپس می‌کرد به ولایت، در کل این ۳۲ سال در هیچ جا نمی‌برد و حیران نمی‌ماند که چه کنم؟! اما اگر شما این عنصر را کنار بکشید، از این جا

بیرون بیاید همه چیز آن پیچیده است، همه‌ی افعال آدم پیچیده است، همه‌ی جهت‌گیری‌ها پیچیده است. این‌گونه است که یک جماعتی می‌خواهد حول یک هویتی جمع شود، این همان ادامه‌ی شاخه‌ای است که خود اهل بیت تعریف کردند، ادامه‌ی همان سازمان وکالتی است که تعریف کرده‌اند، و الیوم به این جریان رسیده است که ما روی قضیه‌ی این جریان قرار گرفتیم با ولایت همه چیز آسان است هیچ کس جا نمی‌ماند. (۱۶: ۲۳)

الآن که بعضی مدام از من می‌پرسند فتنه‌ی بعدی چیست. هرچه باشد! بگو فتنه‌ی علما است، بگو فتنه‌ی شخصیت‌ها است، بگو فتنه این است یا آن است، هر فتنه‌ای باشد! آن کسانی باید بترسند که خود آن‌ها می‌خواهند همین‌طور بی‌ولایت تصمیم بگیرند که باید چه کار کنند، آن‌ها باید بترسند! آن کسانی که با ولایت می‌خواهند تصمیم بگیرند، آن‌ها ترسی ندارند هرچه می‌خواهد باشد. در این ۳۲ سال ما همین را دیدیم. در این ۳۲ سال هر کس با ولایت بود، ریزش نمی‌کند. بی‌ولایت بود ریزش می‌کند. نگویید شما اسم آن را ریزش می‌گذارید؛ بلکه یعنی این‌که آن کسی که بدون ولایت بود ولو این‌که با امام حسین هم بوده، کاری کرده است که دشمن‌های قسم خورده‌ی همین اسلام او را تأیید می‌کنند این یعنی ریزش! نه این‌که تا یک چیزی خلاف نظر آقا گفت ریزش شود! این کسی که با این که یک عمر حسین حسین مخلصانه گفته، ولی جدول کسانی را پر کرده است که دشمن‌های قسم خورده‌ی همین اسلام و نظام بوده اند. تا این‌که ما چگونه ولایت را فهمیده باشیم!^۱ (۲۴: ۴۵)

به دلیل این‌که در محتوای همان زیارت‌ها وقتی شما می‌روید به جهت تاریخی می‌بینید که چه توصیه‌هایی شده است و اصلاً به چه دلیل این‌گونه توصیه کردند؟، این نکته را می‌بینید. ثواب الله اکبر گفتن‌ها، ثواب راهپیمایی رفتن‌ها، ثواب تأیید آقا، ثواب نماز جمعه‌ی آقا رفتن‌ها و... باید منتظر باشیم ببینیم اصلاً ثوابی بابت این‌ها بدهند که فوق ثواب بسیاری از زیارت‌هایی که در آن مشترکاً همه می‌روند! آن لبه‌ی عملیاتی بحث ولایت الآن در ایشان محقق می‌شود، لبه‌ی عملیاتی

بحث ولایت که یک عملیات است، این لَبّهی عملیاتی در ایشان محقق است و گرنه حتی در مورد لَبّهی عملیاتی امام زمان... امام زمان که غایب است، عملیات قضیه دست آن نایب می‌رسد. تأیید آن نایب هم، تأیید امام زمان است. هر چقدر او تأیید می‌شود، شما شک نکنید هر چقدر کسی او را تأیید کند جریان مربوط به ولایت امام زمان را تأیید می‌کند و هر کس خود را در همان جا نگه می‌دارد و فکر می‌کند صرفاً با عشق و ارادت به امام حسین به جایی می‌شود رسید، آن همین جا است که شما به این جا برسید و اگر به این جا نمی‌رسیدید و همان جا باقی بمانید، می‌بینید در یک فتنه‌ی بسیار ساده‌ی سال گذشته، در چنین فتنه‌ای یک دفعه می‌بینید بعضی خود را نشان می‌دهند. اگر شما این را از ما قبول نکنید، بروید قرآن بخوانید، روایات بخوانید اصلاً مفهوم ولایت معلوم بشود یعنی چه؟! تمام تأکید ما در خواندن این آیات و روایات همین بود که مفهوم ولایت معلوم شود که یعنی چه، صرف اعتقاد نبوده. (۳۶: ۲۹) اصلاً در سقیفه و در غدیر چه چیزی نصب شد و چه چیزی غصب شد، شما نگاه کنید می‌بینید همین نکته بود که غصب شد و همین نکته بود که نصب شد و گرنه تمام مفاهیم دیگر ولایت هیچ ارتباطی نه به غدیر دارد و نه به سقیفه دارد. یعنی از حب آن بگیریید به سقیفه ارتباط ندارد، به غدیر هم ارتباط ندارد. (۰۶: ۳۰)

همین کار عملیاتی آخر که جریان رهبری باشد، این قضیه به غدیر ارتباط داشت، به حضور مردمی ارتباط داشت، به سقیفه ارتباط داشت، کل مسیر تاریخ اسلام را همین عوض کرد و مطمئن باشید خیلی مواقع دشمن دوست دارد که ما را در محبت اهل بیت نگه دارد، شما به رُکب دشمنان دقت کنید. بعضی مواقع ما فکر می‌کنیم دشمن دیگر راجع به اهل بیت که ... در همین انگلیس که آن‌ها پیر استعمار هستند دوستان گزارش می‌دادند که الآن جریان شیعه‌خواری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد به دلیل وجود امام حسین است یعنی اسلام‌خواری از نوع ورژن شیعه‌خواری که دارد اتفاق می‌افتد، پرونده‌هایی از آخوندها فاش شده است که خود غربی‌ها آن‌ها را پرورش دادند که سریع وارد کار می‌شوند که جریان شیعه را به یک جریان صوفی تبدیل

می‌کنند. به جای جریان مجاهد و مبارز شیعه را به جریان صوفی تبدیل می‌کنند و با محبت اهل بیت، با گریه‌ی بر اهل بیت و در همین جا او را نگه می‌دارند! چون که مطمئن باشید برای Alternative دین به صورت کلی که نمی‌آیند فیلم سکسی پخش کنند، هر چیزی فن بدل خود را می‌خواهد. الان این همه جریان که به نام جریان شیعه اتفاق می‌افتد، خود آن‌ها آدم پرورش می‌دهند که در حوزه‌های خودشان درس خوانده است، آدمی که پول خود آن‌ها را گرفته است، پرونده‌ی خیلی از آن‌ها در انگلیس فاش شده است. آن‌ها را ضمیمه‌ی کار می‌کنند تا شیعه را به جریان محبت اهل بیت تبدیل کنند. جریان صوفی‌گری، جریان ارتباط با خدا، جریان دعای کمیل، هر چیزی که آن‌ها را در گوشه رینگ نگه دارد و وسط نیاورد. (۱۸: ۳۲) اگرما قرار است در مجلس امام حسین سینه بزنیم برای این است که به نماز جمعه‌ی آقا برویم نه این که برویم آن‌جا سینه بزنیم و گریه کنیم و در آن میان هر اتفاقی دارد می‌افتد؛ لذا شک نکنید که دارند بیت خامنه‌ای را می‌بندند. شک نکنید که خاص را می‌بندند که عام را داشته باشند. شما که فقط عام را می‌پذیرید معلوم نیست خاص را داشته باشید. (۰۰: ۳۳)

آیه ۱۰ سوره بقره را ببینید «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

«وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ»؛ هر کجا بودید روی خود را به این سمت کنید بعد شما آیات سوره‌ی بقره را نگاه کنید، ببینید چقدر این آیه‌ی تغییر قبله آیه‌ی سیاسی است! هر کجا بودید روی خود را به سمت کعبه و مسجد الحرام کنید «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»؛ تا این که آن‌ها نتوانند با شما احتجاج کنند «فَلَا تَخْشَوْهُمْ»؛ از آن‌ها نترسید؛ یعنی این هویت درست شد، این حاکمیت «وَاخْشَوْنِي»؛ از من بترسید «وَلِأْتِمَّ»؛ برای این که تمام کنیم. آن‌جا «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ» (مانده: ۳)؛ تمام کردم و این‌جا «وَ

لَأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»؛ و برای این که نعمت خود را تمام کنم. این جریان را ایجاد می‌کنم برای این که نعمت خود را تمام کنم. این جا فعل مضارع است؛ یعنی کم کم نعمت خود را تمام می‌کنم، این جریان همان جریان حاکمیت اسلام است «وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ و باشد که هدایت شوید.

رابطه قبله و هدایت

شما به یاد دارید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تفسیر کردیم، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ تا این که هدایت شوید. چه ارتباطی بین رو به قبله بودن و هدایت شدن است؟ شما به این طرف رو کنید تا شما را هدایت کنم، این همان جریان هدایتی است که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و آن آیه‌ای که دیگر نمی‌خواهم برگردم و مرور کنم. گفتم شما ببینید این آیه‌ی «اهْدِنَا» به کجا برمی‌گردد، بعد می‌فهمید که در یک سیاق‌بندی حتی «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۶) می‌فهمد که در عمق معنی اهتداء صرف این علامات نجم نشان‌های آسمان دَبّ اکبر و دَبّ اصغر نیست، همان که می‌گویند علامات؛ یعنی ما، نجم یعنی رسول الله. «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ با اهتداء، هدایت در مورد این که آدم راه زمینی پیدا کند، این اهتداءها را سیاق‌بندی کنید تا ببینید همین‌طور معارف از دل زمین بیرون می‌زند؛ یعنی از دل زمینه‌ی قرآن می‌بینید معارف بیرون می‌زند که «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِمَّ نِعْمَتِي» آن موقع وقتی شما در تاریخ پای ماجرای تغییر قبله ایستادید، دقیق‌ترین تحلیل‌های قرآنی را می‌شود از روی آن‌ها ارائه داد که ماجرای تغییر قبله را از چه زاویه‌ای قرآن نگاه کرده است؟! این‌ها مقارنه‌های جدی آیات قرآن است. آن جا داشت که «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده: ۳) و ماجرای ادامه‌ی رضایت و اکمال را گفتیم، از این آیه بیرون می‌آییم. ان شاء الله فقط با یک دعا که خدا ما را از این ولایت برخوردار کند و در این زمینه باقی بمانیم! و الآن وقت این بحث‌ها نیست. (۲: ۳۷) بعضی می‌گویند وقت این است که یک دور بحث کنیم ببینیم چرا انقلاب کردیم. بنده اعتقاد دارم که وقت این نیست که ما برگردیم ببینیم چرا انقلاب

کردیم! انقلاب کردیم که کردیم به این ماهی! این یعنی چه که برگردیم، این موضع انفعالی است، ما که الآن مثل اخبار که نه، ده، هشت که شماره‌ی معکوس ظهور است، می‌خواهیم برسیم به ورژن اصلی و نسخه‌ی اصلی حکومت ولایی و آن وقت هنوز بحث کنیم که دموکراسی بهتر است یا ولایت فقیه؟! آن هم در زمانی که ما الآن دهه‌ی ۴۰ نیستیم، در دهه‌ای که نظام پوکیده‌ی غرب پوکیده بودن خودش را دارد نشان می‌دهد؛ یعنی وقتی شما در فضای علوم انسانی وارد شوید الآن انقلاب‌هایی در دنیا خود را نشان می‌دهد، یک موقع است وقتی تئوری آن‌ها یک جایی لنگ می‌زند با یک گل و گچی آن را پر می‌کردند. ولی الآن این‌طور نیست، الآن ساختمان در حال ویرانی است، حالا کسی در این فضا بحث کند که حکومت از نوع ولایی بهتر است یا از نوع دموکراسی غربی آن؟! آن هم با موضع انفعالی؟! الآن وقت چنین بحث‌هایی نیست. الآن وقت این بحث‌ها است که وظایف در حکومت ولایی چیست، وظایف در حکومت ظهور چیست؟ الآن باید این‌ها را بحث کنیم وگرنه الآن همه در مقابل غرب شوریدند، ما هنوز می‌خواهیم بحث کنیم که این بهتر است یا آن! این شمارش معکوس‌های ظهور است و باید ببینیم باید چه کار کنیم. (۵۹: ۳۸)

(سؤال) این خشیتی که می‌گویند از من بترس، جلسات گذشته عرض کردیم و این بحث بود که به شما گفته است کفار مایوس هستند، پس هنوز یک جریان دیگری است که آن از آن مایوس نیستند؛ یعنی کلاً همیشه گارانتی ندارد، از داخل می‌شود خرابش کرد؛ مثل این که بگویند قرآن دیگر تحریف نمی‌شود، ولی می‌شود قرآن، تحریف از مواضع شود یا نه؟ تحریف لفظی نمی‌شود، ولی تحریف از مواضع می‌شود یا نه؟ می‌شود قرآن را مثل یهودی‌ها قرطاس قرطاس کرد «تَجْعَلُونَهُ قَرَاتِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيراً» (انعام: ۹۱) می‌شود یک کاری کرد که واقعاً آدم تفسیر قرآن بگوید و نسبت به آیات جهادی اصلاً متعرض نشود! بعد آیات گل و بلبل از آیات قرآن بگوییم می‌شود؟ می‌شود.

لذا این بحث هنوز باقی می‌ماند؛ یعنی بحث منافقین به عنوان چیزی که از داخل کار خود را انجام می‌دهد، این بحث باقی می‌ماند «فَلَا تَخْشَوْهُمْ»؛ دیگر از مشرکین نترسید. این مشرکین که در حقیقت اهل کتاب هستند، اهل کتاب؛ یعنی یهود و نصارا. دشمن بیرونی نمی‌تواند کاری کند، ولی منافقین را بحث نکرده است. لذا «وَإِخْشَاؤُنِ»؛ از من بترسید چون اگر نسبت به دین من حیا نکنید، اگر از من نترسید، از داخل، سیستم نابود می‌شود یعنی پتانسیل این را دارد که از داخل خراب شود. لذا این «كَفَرُوا» واقعاً هم مایوس شده بودند، ولی یک جریان خیلی جدی در منافقین شکل گرفته بود، آن قدر این جریان جدی بود که به راحتی سقیفه را گرفت! یعنی شما ببینید چه زمینه‌هایی چیده شده بود، کودتای نظامی که نبود، خیلی راحت چنین اتفاقی افتاد!

در این زمانی که می‌گوید «وَإِخْشَاؤُنِ»؛ از من بترسید، دیگر نمی‌خواهد از آن‌ها بترسید، آن‌ها نمی‌توانند کاری بکنند، ولی از داخل می‌شود جریانی چید و جلو برد، حرکت‌هایی را چید و جلو برد و مردم خمار بعد از احزاب و بعد از فتح مکه را می‌شود با یک جریانی کاملاً جلو برد و بدون کودتا حکومت را گرفت! این همان است که می‌گوید از من بترسید، از من حیا کنید، ترس آمیخته با احترام است.

آن چیزی که ما داریم که از خدا بترسید نه این که (نعوذ بالله) مثل این که آدم از یک درنده‌ای می‌ترسد. ترس از خدا به نام خشیت آمده است، البته با خوف هم آمده است، ولی خوف از مقام است، «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (الرحمن: ۴۶) این خوف از مقام این ترس و دلهره‌ای که شما می‌بینید وقتی یک عالمی می‌آید، آدم خود را جمع می‌کند با این که او هیچ صدمه‌ی به این نمی‌زند، ولی یک ترس آمیخته با احترامی در آن است به این خشیت، خوف از مقام می‌گویند.

با ذوق و سلیقه خود قرآن نخوانید

اگر کسی این حالت خشیت را نسبت به خدا و وحی الهی داشته باشد، دیگر یک قل دو قل بازی نمی‌کند. وقتی وحی الهی است دیگر فوق آن حرف نمی‌زند، دیگر فوق آن کاری نمی‌کند،

فوق رسول الله کاری نمی‌کند، تئوری نمی‌دهد. این باعث می‌شود که آن جریان به آرامی جلو برود، همان‌طور که خود خدا می‌خواهد و اگر خشیت از خدا نباشد، خدا یکی و من هم یکی! گاهی اوقات حتی پذیرفتن‌های آدم من باب ذوق خود او است! دوستان می‌گفتند ما چگونه قرآن بخوانیم، می‌گفتم مثل مقتسمین قرآن نخوانید. می‌گفتم یعنی چه؟ در سوره‌ی حجر دارد «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر: ۹۱-۹۰)؛ کسانی که قرآن را عضو عضو می‌کنند، یک سری عضوها را می‌خوانند، با یک سری عضوها کار دارند، با یک سری عضوها کار ندارند. یعنی با ذوق خود قرآن می‌خوانند؛ یعنی خود آن‌ها تعیین می‌کنند که کجای قرآن را بخوانند، کجای قرآن را نخوانند. به عبارتی سر سفره‌ی خود می‌نشینند، به جای این‌که سر سفره‌ی قرآن بنشینند! چهارچوب خود را ملاک می‌گذارند برای این‌که قرآن باید چه چیزهایی را بگوید، می‌بینید به آیات مربوط به جهاد می‌رسد می‌خوانند، آیات مربوط به اخلاق را نمی‌خوانند یا برعکس. به احکام می‌رسد نمی‌خوانند، یا برعکس. معلوم می‌شود ذوق او برای خودش است، ذوق او برای قرآن نیست، نمی‌خواهد تربیت شده‌ی دست قرآن باشد، می‌خواهد تربیت شده‌ی دست ذوق خودش باشد. اگر کسی واقعاً از خدا بترسد و به دستورات خدا همراه با ترس از روی احترام داشته باشد، هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید، چون چه چیزی بود قرآن که نگفته است، چه چیزی بود که رسول الله نگفته است، چه حجتی است که تمام نمی‌شود، مگر می‌شود حجت تمام نشود، تمام عبارات ترجیع‌بند قرآن که «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» (بقره: ۱۰۹)؛ بعد از این‌که روشن شد، همه‌ی این‌ها بعد از این‌که روشن می‌شود و این‌که برای انسان چیزهایی روشن می‌شود و خود انسان می‌فهمد که روشن می‌شود منتهای مراتب «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (همان: ۱۳۰) «سَفِهَ نَفْسَهُ» یعنی این‌که خود را خر کن، کسی که خود را خر کند می‌تواند رغبت عن پیدا کند و از ملت ابراهیم برگردد، «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامه: ۱۴) این تای بصیره‌ی تای مبالغه است،

تای تأنیث نیست؛ مثل علامه؛ اگر انسان در هر چیزی عالم باشد، نسبت به شناخت خودش علامه است.

این را در بحث «وَالْمُسْتَضَعِّفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» (نساء: ۷۵) گفتیم، این قدر مدام در این بحث‌ها ندמיד که حجت تمام نشده! مثل این که قضیه قماربازی است. حجت تمام نمی‌شود، قرآن می‌خوانید هدایت می‌شوید، نمی‌شوید. ممکن است هدایت نشوید. این نیست! چرا راه خدا را شبیه قماربازی می‌کنید، هدایت بر عهده‌ی خدا است «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل: ۱۲)؛ کسی قرآن بخواند نه تنها هدایت می‌شود، بلکه «لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» (اسراء: ۹) پای خود را روی محکم‌ترین نقطه می‌گذارد. چرا برای رفتن به راه خدا قماربازی می‌کنید؟ این چه شکی است که من اگر بروم می‌رسم یا نمی‌رسم؟! ممکن است برسم، ممکن است نرسم! پس این چه کتاب به درد نخوری است که ممکن است آدم برسد، ممکن است نرسد؟! اگر کسی «سَفِيهَةٌ نَفْسُهُ»؛ واقعاً خودش را به خواب زده خب نمی‌رسد، بالاخره آدم خواب را می‌شود بیدار کرد، اما آدمی که خود را به خواب زده است نمی‌شود بیدار کرد! هر چه به او لگد بزنید بیدار نمی‌شود، ولی راه خدا قماربازی نیست، اگر می‌گویند شب بلند شوید این کار را انجام دهید، آن کار را انجام دهید، قرآن بخوانید بعد نماز بخوانید، شریعت را رعایت کنید، قطعاً هدایت می‌شوید. اگر کسی هدایت نشد ببیند کجا اشتباه کرده است! آیا شریعت را رعایت نمی‌کند من باب این که من دنبال حقایق هستم؟! قرآن نمی‌خواند؟! نماز نمی‌خواند؟! لابد یک کاری نمی‌کند وگرنه اگر کسی این کارها را بکند، قرآن بخواند، تأمل کند، عمل کند، هدایت می‌شود.

(۴): «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُوبٌ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَ»

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

«يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ»؛ از تو سؤال می‌کنند چه چیزی برای شما حلال شده است؟ «قُلْ

أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»؛ طیببات حلال شده است. این نکته‌ای است که چه چیزی حلال شده است؟

طیبات حلال شده است؛ یعنی یک چیزی در متن واقع خودش طیبات است و حلال شده است؛ نه این که چون که حلال شده است طیبات است! نه این که چون حرام شده است خبائث است! بلکه یک چیزی در متن خودش خبائث است، خبیث است بعد حرام شده است. یک چیزی طیب است بعد حلال شده است. این نکته‌ی مهمی است حواس شما جمع باشد بعضی فکر می‌کنند یک سری دستورات دلبخواهی است ولی چون که ما گفتیم باید به آن‌ها عمل کنید!

نسبت به انسان هر چیزی غیر از این که حالت نفسی دارد، یک حالت نسبی هم دارد حالا ما که از خوک و سگ زنه‌ار می‌کنیم، به خاطر این نیست که نسبت به خلق خدا شاکی هستیم؛ نه! هر چیزی با یک چیز دیگر نسبت دارد، این با ما نسبتی ندارد، بحث این است وگرنه اگر کسی به شیطان این‌طور من باب خلق خدا بی‌احترامی کند، به خلق خدا بی‌احترامی کرده است مثلاً برگردد بگوید این شیطان در این عالم چه کاره است؟! اگر کسی نسبت به شیطان این‌طور واکنش نشان دهد؛ یعنی او سناریوی خدا را پیشاپیش زیر سؤال برده است، شیطان جزء سناریوی این عالم است، این‌طور نیست که از بین برود. به خاطر همین است که گفته‌اند باد را لعنت نکنید، حوادث طبیعی را لعنت نکنید؛ مثلاً می‌گویند این باد لعنتی آمد رخت‌ها را برد، خب شما رخت‌های خود را گیره بزنید، باد باید در این عالم باشد، به شما هم ارتباطی ندارد! خدا از کسی اجازه نگرفته است وقتی که باد را درست کرده است، شما نمی‌توانید نسبت به خلقت خدا اعتراض کنید، منتهای مراتب ما نمی‌خواهیم بگوییم خوک خبیث است، پس چرا خدا خبیث خلق می‌کند. نه! آن‌ها نسبت به ما خبیث هستند، این نسبت به ما خبیث است، آن یکی طیب است.

حلالی که طیب نیست

در بحث طیبات در قرآن دو جور عنوان طیبات داریم: یک عنوان طیبات داریم که کلّ حلال‌ها را می‌گیرد، این طیب بمعنی العام است؛ یک عنوان طیب بمعنی الخاص داریم. آیه واضح طیب بمعنی العام همین چیزی است که سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷، ص ۱۷۰ هست و این طیب

بمعنی العام است؛ یعنی هر آن چه که حلال است. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ»؛ کسی که تبعیت از رسول و نبی و امی می کنند که «يَجِدُونَهُ» آن را مکتوباً می آورند «عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»؛ که او طیبات را حلال کرده است «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ و او خبایث را حرام کرده است «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ و از آن ها بارهای سنگین را برداشته است و آن غل و زنجیری که دست و پای آن ها است، آن ها را باز کرده است. مگر پیغمبر چه کار کرده است؟! واقعا هم نگاه بکنید، مگر پیغمبر چه کار بدی گفته انجام بدهید؟! بحث این است. این طیبی است که به معنای حلال است. آن طیب بمعنی العام است که «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

ولی یک طیب بمعنی الخاص هم در قرآن وجود دارد، آن جایی که دارد «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (بقره: ۱۶۸)؛ حلال طیب.

اصل در وجود این قیدها قیده‌های احترازی است. این جمله‌ای که آخوندها می گویند قاعده‌ی احترازیست فیود که فیود احترازی هستند؛ یعنی این «طیباً» توضیح «حلالاً» نیست. ما یک چیزهایی داریم که حلال است، ولی طیب نیست؛ یعنی ممکن است حلال باشد ولی طیب نباشد، جزء چیزهای پاک نباشد. شما آیه ۲۶۷ سوره مبارکه بقره را نگاه کنید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»؛ از طیبات آن چه که خدا برای شما از زمین اخراج کرده است، از طیبات آن ها بدهید. از طیبات «ما كَسَبْتُمْ». این طیبات چیست؟ توضیحی که در ادامه‌ی آیات دارد «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»؛ تیمم نکنید. ریشه‌ی این کلمه اَمَمَ است، هم ریشه‌ی امام است؛ یعنی غصب نکنید «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ»؛ این خبیث را از آن ها غصب نکنید که «تُنْفِقُونَ»؛ بخواهید انفاق کنید که «وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ»؛ خود شما حاضر نیستید بگیریید مگر با اغماض.

بدون انفاق از محبوب‌ها نمی‌توانید طیبات را کسب کنید

فرد می‌خواهد انفاق کند، بعضی که اصلاً انفاق نمی‌کنند این یک مرحله است یعنی فرض بفرمایید مثلاً تلویزیون که می‌خواهند بفروشند به سمساری می‌دهند که پول آن را دوباره به دست بیاورند ولو این که دیگر به درد او نمی‌خورد، بعد همین‌طور جلو بیایید از زیادی باید انفاق کند تا این که به «طَبَّاتٍ مَا كَسَبْتُمْ» برسد، برای همین است که کارهای عادی نیست و کارهایی است که ممکن است به جاهای دیگر کشیده شود. در انتها به آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ کشیده شود که شما بتوانید از آن چه که خود می‌توانید استفاده کنید، برای خود شما هم این چیز خوبی است، بدهید و این توصیه‌ی جدی که شما تا نتوانید از خودت بگذرید، به نیکی نمی‌رسید!

هر کسی می‌تواند ذهن اقتصادی داشته باشد. من ۵۰ میلیون تومان پول دارم، می‌روم یک خانه ۱۰۰ میلیونی می‌خرم، این ۵۰ میلیون هم وام می‌گیرم بعد شروع می‌کنم به قسط دادن. فکر می‌کنید این جریان تمام شدنی است؟! مثلاً این قسط‌ها را دادید تمام می‌شود، دیگر از این به بعد انفاق می‌کنید؟ الان می‌گویید ۶۰ متر جا که بچه‌ها هم هستند حالا برای بچه‌ها خواستگار بیاید و احتیاج است... و همین‌طور این حرف بی‌پایان هست. فکر نکنید آدم اقتصاد بلد نیست! معلوم است او این کارها را انجام می‌دهد این قدر وام می‌گیرد باید تمام عمر قسط بدهید. پس چه موقع وقت انفاق می‌رسد؟! تازه باید از طیبین بدهید؛ چیزی که خودت هم می‌توانید استفاده کنید.

پس ببینید کسی هوس حکمت نکند؛ چون برای حکمت کارهای دیگر دست آدم می‌دهند! از این خود گذشتن‌ها می‌دهند! مثلاً فرد می‌خواهد انباری را خالی کند، چهار کفش فلان است شما این کفش را به فقیر می‌دهید، می‌گویید به درد او می‌خورد. واقعاً خجالت نمی‌کشید؟! اگر خود شما به جای او بودید، می‌خواستید نزدیک عید برای بچه‌ی خود یک چیزی بخرید، بچه‌ی او نمی‌فهمد که این کفش مستعمل است!؟

«وَلَسْتُمْ بِأَخِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» (بقره: ۲۶۸)؛ از سر ناچاری ممکن است بگیرید، ولی فکر نمی‌کنید بچه‌ی او می‌فهمد که پدرش آن را نخریده است، این اقتدار پدر او را لحاظ نمی‌کنید؟! کسانی که پدر می‌شوند می‌فهمند چقدر پدر عزت پیدا می‌کند وقتی خودش با دست خودش برای بچه جنس نو می‌خرد، چقدر بچه او را تحویل می‌گیرد، چقدر پدر خوشحال می‌شود! شما تمام این‌ها را کنار می‌گذارید، می‌روید یک چیز مستعملی را می‌دهید، آن هم به خاطر این‌که انباری خود را خالی کنید! وقتی می‌بینید این کفش‌ها به درد نمی‌خورد بیرون می‌اندازید، تازه این‌ها را به عنوان انفاق می‌دهید! بعد تازه دنبال حکمت هم هستید، حکمت می‌خواهید که مثلاً این زیت عقل شما از درون شروع به جوشیدن کند که «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» (نور: ۳۲)

بدون معلم و بدون از خودگذشتگی کسی به حکمت دست نمی‌یابد

می‌خواهید روغن نفس شما آن قدر تصفیه شود که از درون شروع به شعله کشیدن کند بدون معلم؟ «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» بدون این‌که در کنار معلم قرار بگیرید همین‌طور از درون خود معارف بگیرید؟! بی‌خود می‌کنید چنین فکری می‌کنید، می‌خواهید با چنین کارها سر سفره‌ی حکمت بنشیند؟! درحالی‌که «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛ همین‌طور حکمت از شما بجوشد مثل همین نفتی که دیدید مثل لجن می‌ماند همین‌طور آتش نمی‌گیرد، باید با یک انفجار آن را آتش بزنید. آن قدر این نفت را تصفیه می‌کنند که گاز می‌شود، بعد نفت می‌شود بعد بنزین می‌شود. بعد یک محصولاتی در می‌آید که خود اشتعال است، از بس این ماده‌ی سوختنی تصفیه شده است در داخل خود منفجر می‌شود!

شیطان وعده فقر می‌دهد

آن یک حکمت است، «إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (بقره: ۲۶۸)؛ بدان خدا غنی است، مگر خود خدا نمی‌تواند بدهد؟! خود خدا هم می‌توانست بدهد و وقتی شما چنین

فکرهایی می‌کنید، طعمه شیطان می‌شوید که می‌گوید: خر نشوی پولت را بدهی برود؟! «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ» (همان: ۲۶۸)؛ شیطان وعده‌ی فقر می‌دهد «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»؛ خدا وعده‌ی فضل می‌دهد که من بارور می‌کنم، ولی من می‌خواهم تو دست در جیب بکنی و گرنه من به جای آن به تو می‌دهم، می‌خواستم همین را ببینم «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، پس خودت را بکش بالا برو. بعد که این طور می‌شود «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» (همان: ۲۶۹)؛ اگر کسی بخواهد خدا به او حکمت می‌دهد «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ خدا به کسی حکمت بدهد، حکمت را از سر همین از خود گذشتن‌ها می‌دهد «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ متذکر نمی‌شود مگر اولوالالباب.

این آیه مقارنه‌ی جدی با آن آیه ۹ سوره زمر پیدا می‌کند که آن جا دارد «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» این آیات را با هم بسنجید، معلوم می‌شود حکمت را در چه بستری می‌دهد، حکمت‌ها را کجا می‌دهند، چه موقع حکمت پخش می‌کنند. وقت توزیع کوپن حکمت چه موقع است؟! به خاطر چه کارهایی می‌دهند و... کسانی که پوست‌ها را می‌شکافند و به لب و مغز می‌رسند که آن‌ها اولوالالباب می‌شوند، لب را صاحب می‌شوند.

پس گاهی اوقات طیب در مقابل خبیث است، ولی هر دو حلال است، فقط طیب به معنای پاک نیست، آن چیزی که می‌بینید، آن چیزی که می‌خورید بعضی از این غذاها حلال است، ولی غذای طیب و پاک نیست، غذای خوبی نیست. به خاطر همین است که بحث «حَلَالًا طَيِّبًا» لزومی ندارد که این قید را قید توضیحی ببینیم، خود طیبات می‌تواند یک قید احترازی باشد؛ یعنی حلال طیب که چیزی هم حلال باشد هم طیب باشد.

علی‌ای حال در آیه ۴ سوره مبارکه مائده این جا که می‌گوید «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» این بحث را به این خاطر گفتم که آن قسمتی که با او جدا شده است این دو

تفسیر می‌تواند داشته باشد: یا این که ذکر خاص پس از عام است که دارد یک مورد و مصداق از موارد طیب را می‌گوید و به معنی طیب بمعنی العام است. «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُوبًا أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ»؛ آن چه که از جوارح تعلیم دادید؛ جوارح جمع جارحه است، جارحه به معنی حیوان‌هایی که زخمی می‌کنند مثل سگ و بعضی باز را هم می‌گویند «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعَلَّمُونَهُنَّ»؛ مکتب یعنی کسی که پرورنده‌ی سگ است، شما سگ را پروراندید «تَعَلَّمُونَهُنَّ»؛ خدا این قسمت را گذاشته است تا نشان دهد که ما هستیم که تعلیم می‌دهیم، فکر نکنید شما تعلیم می‌دهید! «تَعَلَّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»؛ از آن چیزی که خدا به شما در پرورش سگ یاد داد؛ یعنی این جا نه تنها «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» بلکه «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ تَعْلِيمَ سَگ»؛ یعنی ما همه‌ی کارها را انجام می‌دهیم، حواس شما باشد هر علمی از کانال ما رد می‌شود و ما به شما یاد می‌دهیم. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»؛ از آن چیزی که خدا در تعلیم سگ به شما یاد داد؛ «تَعَلَّمُونَهُنَّ»؛ به آن‌ها یاد دادید، این‌ها اشکالی ندارد.

البته الآن خیلی متداول نیست، ولی این جزو احکام است که سگ شکاری باید ارسال شود، برای همین دارد که «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»؛ از آن چیزی که امساک کرده است و برای شما گرفته است، نه این که سگ شکاری برود برای خود چیزی بگیرد! شکارچی بسم الله می‌گوید و سگ را ارسال می‌کند و این حکم ذبیحه را دارد، او می‌رود حیوان را می‌گیرد و خفه می‌کند، مردار را جلوی شما می‌گذارد، ولی این حلال است؛ یعنی می‌کشد و جلوی شما می‌گذارد، اگر بگیرد و یک حیات مستقره‌ای داشته باشد، باید ذبح شود. اگر یک آهوپی را بگیرد و او حیات مستقره داشته باشد، آن باید ذبح شود. ولی اگر خفه کند و بیاورد این ذبح لازم ندارد، این کار حلال است، منتها باید به ارسال شما برود، نباید برای خودش برود، تفریحی نباید برای خود صید کند و بگیرد. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»؛ باید برای شما این کار را انجام دهد، از آن چه که این حیوان امساک کرده است.

تفکیک نجاست و طهارت از حلال و حرام

البته این که اطلاق‌گیری می‌گویند الآن این آیه در بیان حلیّت و حرمت است نه در بیان نجاست و پاکی؛ یعنی یک انصرافی در این نقطه از مسئله‌ی طهارت دارد، لذا روی طهارت آن نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد یعنی به این معنا نیست که این طاهر هم است؛ یعنی جای دندان سگ مثلاً روی گردن آن طاهر است! آن را باید شست، کما این که ذبیحه‌ی معمولی را هم باید شست، وقتی سر ذبیحه‌ی معمولی را با کارد تیز می‌برند، دندان سگ مثل کارد تیز است، فرقی ندارد. سر او را می‌برید این خونی که روی گلوی خود او می‌ریزد نجس است؛ چون دم مسفوح است، نجس را باید شست و خورد. لذا این‌ها در مقام بیان حلیّت و حرمت است نه در مقام بیان طهارت و نجاست. چرا این را می‌گوییم؟ به دلیل آیه بعد؛ یعنی بین حلیّت و حرمت، نجاست و طهارت می‌توانیم تفکیک داشته باشیم. در آن جایی که تفکیک معنادار است، در آن جایی که شما می‌گویید حلال است، ولی نجس است، ما باید بشوییم یعنی نجاست عارضی دارد، می‌شوئیم و پاک می‌شود. این که اشکالی ندارد، قابل جمع است. اگر در جایی باشد حلیّت و حرمت با نجاست و طهارت یک تلازم منطقی داشته باشد؛ مثلاً شما بگویید یک آشی را اهل کتاب درست کردند این حلال است ولی نجس است، آن آش را می‌شوئیم بعد می‌خوریم؟ این که معنا ندارد، این منهدم کردن غذا است. لذا جاهایی که حلیّت و طهارت تلازم منطقی باید داشته باشد، در این قاعده‌ی ملازمه را باید رعایت کرد. برای این که ما در آیه‌ی بعد می‌خواهیم به این برسیم که ما طهارت اهل کتاب را قبول داریم؛ یعنی اهل کتاب طاهر هستند، اتفاقاً خود آیه خیلی در این نکته طهارت اهل کتاب صریح است. حالا دسته روایاتی که داریم آن یک بحث دیگری است که آن‌ها به چه چیزی برمی‌گردد باید آن را سر جای خود توضیح دهیم! ولی باید این دقت را باید بکنیم برای فهم قرآن، این‌جا در بیان مطلب حلیّت و حرمت است، در بیان حلیّت و حرمت می‌گوید: این شکارهایی را که سگ‌ها می‌گیرند و خفه می‌کنند و برای شما می‌آورند این‌ها حلال است. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا

أَمْسُكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ؛» آن چه که برای شما می‌گیرند بخورید و نام خدا را بر آن ببرید یعنی وقتی ارسال می‌کنید «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» چرا باید به این آیه تمام شود؟ چون انتهای آیات معنادار است! این طور نیست که بگویند «وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، مثلاً «وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یک چیزی انتهای آن می‌گذاریم که قضیه را جمع کنیم! این طور نیست! وقتی شما این سبک را دارید که «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» یک تهدید است، زبان، زبان تهدید است و نشان می‌دهد نکته‌ای در بحث صید است که این مورد تهدید است و می‌فهمد که چرا روایات این بحث را می‌کند که صید اگر صید به تفریح باشد، این صید کردن حرام است؛ نه مصید، می‌تواند بین صید و مصید فرق باشد. ممکن است صید شما حرام باشد، ولی مصید حرام نباشد؛ یعنی حیوان صید شده حلال باشد، ولی صید حرام باشد. حتی گفتند سفری که کسی به صید می‌رود، سفرش سفر حرام است و باید نماز خود را کامل بخواند، این برای همین صیدهایی است که کسی از سر تفریح می‌خواهد جان یک سری حیوان را بگیرد!

ببینید چقدر اسلام منطقی است! هم مثل آن وجترین‌ها (vegetarian) است که بگویند: گوشت حیوانات را نخورید، شما چقدر بی‌رحم هستید که گوشت‌ها را می‌خورید! خب شما چقدر بی‌رحم هستید که این علف‌ها را می‌خورید، این علف‌ها هم جان دارند! شما این همه علف‌های بی‌جان را می‌کنید که چه شود؟! آدم هم یک سری حیوان را بی‌جان می‌کند. این که تعبیر خیلی ابلهانه دارند که شما چرا این همه حیوان بی‌جان را می‌کنید، بگویید چرا شما این همه گیاه را بی‌جان می‌کنید؟ شما چه حقی دارید که آن‌ها را بی‌جان می‌کنید مگر آن‌ها جان ندارند؟ لذا اسلام هم بحث خوراکی را می‌بینید که این بحث را دارند به اضافه‌ی این که تهدید دارد که شما بی‌جهت نمی‌توانید حیوان‌ها را بی‌جان کنید! برای همین داریم که سفر به صید سفر حرام است. کسانی که تفریحی صید می‌کنند حرام است، ولی مصید آن حرام نیست، آن حلال است. این سفر و خود صید کردن حرام است. «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ خدا سریع الحساب است و پوستتان را

می‌کند! حواستان را جمع کنید و این کارها را نکنید و بعد «الْيَوْمَ» (مائده: ۵) که دیگر ادامه نمی‌دهیم شما تفاسیر را نگاه کنید، آن موقع می‌فهمید تفسیر «الْيَوْمَ» را چه می‌گویند؟

«الْيَوْمَ» برای توجه دادن است؛ یعنی ألا (آگاه باشید)، با این که آدم قبول نمی‌کند، حتی المیزان این را می‌گوید «الْيَوْمَ» یعنی می‌خواهد مورد را توجه دهد، برای این که متوجه شوید «الْيَوْمَ» می‌گوید. و این همان چیزی است که لطف معنایی است که گفتم «الْيَوْمَ» ناظر به چیست و اصلاً تمام این حلیت‌ها و حرمت‌ها بر پایه‌ی ولایت قرار گرفته است تمام واجبات و مستحبات. برای همین است که می‌گوییم «بِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ». این جا گذاشتند «الْيَوْمَ» که مقارنه‌ی جدی با «الْيَوْمَ» آیه ۳ دارد که «الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»؛ امروز طیبات حلال شد. یعنی یوم ولایت است که طیبات حلال می‌شود. با این که طیبات حلال بود، در آیه‌ی بالای هم گفته است طیبات حلال است یعنی «الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ».

این تفسیر تفسیری است که راحت‌تر آیات را جمع‌بندی می‌کنیم تا این که ما «الْيَوْمَ» بگوییم که یعنی توجه توجه! چه امری مورد توجه است؟ این همه چیزهایی که داشتیم خدا توجه نداده است، حالا «الْيَوْمَ» را توجه داده است!

(سؤال) عرض کردم این طیبات «طَيِّبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ» (بقره: ۱۷۲) به معنای طیبات به معنای عام است؛ یعنی «کُلُوا» این حلال‌ها، ولی به نظر می‌آید از این بالاتر است؛ چون «طَيِّبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ» بعضاً آن چیزهایی که حرام باشد «رَزَقْنَاكُمْ» نیست، یا این جا دارد «أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» (بقره: ۲۶۸)؛ آن چیزی که برای شما اخراج کردیم، آن چیزی که حرام باشد برای شما اخراج نکردیم.

(سؤال) «کُلُوا»؛ یعنی استفاده کنید. «رَزَقْنَاكُمْ»؛ یعنی آن چه بالقوه هست و آن دیگر «کُلُوا» ندارد! «کُلُوا مَا رَزَقْنَاكُمْ» تحصیل حاصل است؛ یعنی آن چیزی که از گلولی من پایین رفته است، از گلولی پایین برود!

(سؤال) بحث بالقوه و بالفعل است. یک رزق بالقوه داریم که آن‌ها رزق ما است؛ یعنی رزقی است که خدا برای ما قرار داده است. «رَزَقْنَاكُمْ» است، وقتی رزق استفاده شود بالفعل می‌شود. «كُلُوا» به معنای خوردن نیست، به معنای استفاده کردن است. برای همین است که می‌گویند «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۱۸۸)؛ اموال همدیگر را به باطل نخورید، منظور این که تصرف نکنید.

صلوات!

۱. تمام تأکیدهای ما در این جلسات برای این نکته بود که ولایت از مقوله‌ی افعال است، نه از مقوله‌ی یک سری اعتقادات؛ نه از مقوله‌ی یک سری محبت‌ها و ارادت‌ها. همین الآن بعضی نسبت به آقای خامنه‌ای محبت دارند، کسانی که آقای خامنه‌ای را دوست دارند به قول گزارشگران ورزشی: می‌رویم تا داشته باشیم؛ می‌رویم در فتنه‌های بعدی داشته باشیم! چون ملاک فقط صرفاً دوست داشتن است، یک موقع آدم دوست دارد، یک موقع دوست ندارد، یک موقع بر مبنای آن چیزهایی که خود من می‌گویم و می‌فهمم آن تصمیم را می‌گیرم، یک موقع نمی‌گیرم. اگر این‌طور باشد می‌رویم تا در حوادث بعدی داشته باشیم! ولی اگر ولایت را فهمیده باشد هیچ مشکلی ندارد. چه من این حرکت را دوست داشته باشم چه دوست نداشته باشم، همین که است. این علم دست او است. به قول آقای حق‌شناس از مکه که آمده بود، آن‌جا من باب «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» خدمت امام خود رسیده بودند، (فیلمش موجود است) در فرودگاه از ایشان سؤال می‌کنند، درباره ملاقاتی که با امام زمان داشتند، گفتند: آن‌جا آقا گفتند علم دست آقای خامنه‌ای است، پرچم دین دست ایشان است، دیگر کسی نمی‌تواند کاری کند، و به ایشان گفته بودند اگر این علم زمین بخورد، علمدار زمین بخورد، همه چیز زمین می‌خورد! حواس آدم باید جمع باشد که این علم و علمدار زمین نخورد و الا می‌رویم که داشته باشیم که من با مبانی منتظر این داستان هستم که قیامتی بشود و کارنامه‌ها آشکار شود و معلوم شود ثواب این نماز جمعه‌های آقا را رفتن، ثواب راهپیمایی‌ها رفتن از بسیاری زیارت رفتن‌ها بالاتر است.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲.